

سرزمین پهلویان در زمان باباسرهنگ، باباجلیل و باباناووس (قرن ۶، ۵ ه.ق)طیب طاهری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲

چکیده

در قرن پنجم و ششم هجری سرزمین پهلویان به واسطه‌ی مهاجرت گوران‌ها کوچک‌تر می‌شود و گستردگی پیشین خود را از دست می‌دهد. هم‌زمان با حضور خاندان فضلاوی در لر بزرگ عملاً گوران‌ها نواحی اصفهان و شیراز را ترک گفته و به نواحی مرکزی لری کوچک کوچ می‌کنند. گوران‌های سمت نواحی قم، اراک، قزوین و زنجان نیز به خاطر حضور اسماعیلیه... عقب نشینی می‌کنند و به نواحی همدان و کرمانشاهان سرازیر می‌شوند. در زمان معزالدوله نیز شیعه‌گرایی در نواحی جنوبی پهلویان شدت پیدا می‌کند و یارسان‌ها در این سال‌ها شرایط پهلویان جنوبی را متناسب با فعالیت‌های خود نمی‌دانند، در نتیجه این نواحی را ترک گفته و در نواحی شمالی پهلویان متمرکز می‌گردند. پس از حکومت برزکانی‌ها، در لر کوچک به مرکزیت الشتر حکومتی محلی مستقر می‌شود با نام برسقیان. پس از برسقیان سلسله اتابکان در نواحی جنوبی پهلویان و سان‌های هورامان در نواحی شمالی پهلویان هر کدام دارای حکومت-هایی محلی می‌گردند. مهاجرت گوران‌ها به مرکز (کرمانشاهان) و انتقال پایگاه یارسان‌ها از لرستان به شهرزور سبب می‌گردد تا این بار دودان، سرگت و برزنجه شاخص منطقه‌ای به شمار بیاید. با ظهور باباسرهنگ و بابا جلیل در دودان، و باباناووس در سرگت و مهاجرت فرزندان باباعلی همدانی به برزنجه در این دوره تاریخی شهرزور به عنوان پایگاه اصلی یارسان در تاریخ تثبیت می‌گردد.

کلید واژه: پهلویان، گوران، یارسان، باباسرهنگ، باباجلیل، باباناووس، شهرزور.

The land of the Pahlavian in the time of Baba Sarhang, Baba Jalil and Baba Navus (5th, 6th century AH)

Tayeb Taheri¹

Recive data: 2020/12/07

Accepte data: 2021/01/01

Abstract

In the fifth and sixth centuries AH, the land of the Pahlavis became smaller in terms of geographical area due to the migration of the Gurans to other areas. At the time of the Fazlavi dynasty in Greater Lur, the Gurans practically left the areas of Isfahan and Shiraz migrated to the central areas of Lesser Lur. The Gurans in the areas of Qom, Arak, Qazvin and Zanjan due to the presence of the Ismailis also retreated and migrated to the areas of Hamedan and Kermanshah. During the time of Mu'izz al-Dawlah, Shi'ism was growing in the southern regions of the Pahlavis, and the Yaresans did not consider the conditions of the southern Pahlavis to be adequate with their activities. Therefore, they left these areas and concentrated in the northern areas of the Pahlavis. After the rule of the Barzakanis, a local government called Barsaghian was established in lesser Lur at the center of Aleshtar. After Barsaghian, the Atabagan dynasty in the southern regions of the Pahlavis and the Sans of Horaman in the northern regions of the Pahlavis each area had own local governments. The migration of the Gurans to the center of Kermanshah and transfer the base of Yaresans from Luristan to Shahrazour, this migration causes the area such as Dodan, Sargat and Barzanjeh to be popular regions for Yaresans. The emergence of Baba Sarhang, Baba Jalil in Dodan, and Baba Navus in Sargat and the migration of Baba Ali Hamedani's children to Barzanjeh, in this historical period, Shahrzour become the main base of Yaresan in history.

Keyword: Pahlavian, Goran, Yaresan, Baba Sarhang, Baba Jalil, Baba Navous, Shahrzour.

1- Author and Researcher. tayebtaheri@yahoo.com

مقدمه

در این دوره تاریخی (قرن ۶،۵ ه.ق) شرایط استحاله و عقب‌نشینی گوران‌ها از نواحی محل زیست خود در مرزهای همسایگی با فارس شکل داده می‌شود. با حضور خاندان فضلاوی در مناطق کهکیلویه و بویر احمد عملاً گوران‌ها نواحی اصفهان و شیراز را ترک گفته و به نواحی مرکزی لرکوچک کوچ می‌کنند، و یا در همان مناطق محل زیست خود می‌مانند و استحاله می‌شوند. البته گفته شده که کردهای این نواحی توسط عضدالدوله کوچانده می‌شوند. (یاسمی، ۱۶۸) گوران‌های سمت نواحی قم، اراک، قزوین و زنجان نیز به خاطر حضور اسماعیلیه... عقب‌نشینی می‌کنند و به نواحی همدان و کرمانشاهان سرازیر می‌شوند. اسماعیلیه به دو شاخه نزاریه و مستعلویه تقسیم می‌شدند. مستعلویان نتوانستند قدرت سیاسی کسب کنند، اما نزاریان که در ایران بودند با وجود حسن صباح به قدرت مذهبی و سیاسی می‌رسند. در این مقطع تاریخی با حضور سلاجقه در همدان آمیختگی گوران و ترک را می‌بینیم و می‌توان گفت که ترک‌ها در این زمان وارد همدان و نواحی شرقی همدان می‌شوند، که رفته رفته این پیشروی ادامه پیدا می‌کند، اما هیچگاه موفق نمی‌شوند که از گردنه‌ی اسدآباد بیشتر بروند. در شرح ملاقات شاه خوشین با باباطاهر در نسخه‌ای خطی باباطاهر این دو بیتی را به ترکی عنوان می‌کند:

من عاشقم آزمه مشم	اوز غریب بازمه مشم
قوی قازان قوئیه دوسته	من که قویی قازمه مشم

(بدان معنا که من عاشق هستم و به بیراهه نرفتم و روی گردان نشدم. چاه کن به چاه بیفتد من که چاه نکنم)

اما ترک‌های سلجوقی از دروازه‌ی گروس پیشروی می‌کنند و تا سنقر کلیایی می‌رسند. وجود مقبره‌ی مالک در این شهر که برخی آنرا متعلق به دوره سلجوقیان و برخی دیگر ایلخانان می‌دانند دلیل عدم حضور یارسان را در این شهر برای ما تبیین می‌کند، چرا که سلجوقیان اهل تسنن و حنفی مذهب بوده‌اند و یارسان فقط تا نواحی شمالی دینور یعنی بگتر (دده بگتر) و فارسینج توانسته‌اند پیشروی کنند. نفوذ ترکان سلجوقی در این شهر و ماندگاری آنها سبب می‌شود تا زبان مردم دچار دگرگونی شود، که بعدها با مهاجرت برخی از طوایف لک... به این منطقه و باقی مانده مردم پهلوی زبان، گونه‌ی کلیایی شکل داده می‌شود.

وجود یارسان در نواحی جنوبی پهلویان به واسطه‌ی ظهور شاه خوشین محرز بوده است، اما وجود یارسانی در دودان، نواحی اطراف مریوان (شاهو) و سرگت... یعنی در نواحی شمالی پهلویان دو نکته را

به ذهن متبادر می‌کند؛ نخست اینکه یارسان در زمان شاه خوشین در سرزمین پهلویان از شمال تا جنوب دارای پایگاه و قدرت و جمعیت غالب بوده و ظهور بابا سرهنگ، بابا جلیل، بابا ناووس در پهلویان شمالی (هورامان کنونی، شهرزور) مؤید این نکته است، که این خود بیانگر حضور و فعالیت شاه خوشین در این مناطق است که توانسته مردم این مناطق را به سلک یاری در بیاورد؛ و یا اینکه گفته شود این مردم در زمان بهلول (قرن دوم هجری) به یاری گرایش پیدا کرده‌اند. دوم اینکه در زمان آل بویه که شیعه‌گری در نواحی جنوبی پهلویان شدت می‌گیرد یارسان نیز ناگزیر می‌شود که فعالیت‌های خود را در نواحی شمالی پیگیری کند. مراسم سوگواری عاشورا در سال ۳۵۲ هجری که به فرمان معزالدوله معمول می‌شود و آن به صورت مرثیه خوانی، زدن بر سر و صورت، به راه انداختن دسته‌های سوگواری در خیابان‌ها و بازارها و گریستن در مجالس سوگواری شکل داده می‌شود (چلکووسکی، ۱۳۹: ۱۳۶۶) و خود معزالدوله نیز لباس عزاداری پوشیده و در پیشاپیش جمعیت عزادار حرکت می‌کرده (حسام مظاهری، ۱۳۸۷: ۴۳) و به دستور وی دکان‌ها را می‌بندند و جلوی در آنها پلاس پهن می‌کنند، خرید و فروش نمی‌کنند و طبّاخان از پختن طعام منع می‌شوند... (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۲/ ۵۰۹۱) (ابن اثیر، ۱۹۶۶م: ۲۴۳/۱۱) در این سال‌ها یارسان‌ها شرایط پهلویان جنوبی را متناسب با فعالیت‌های خود نمی‌دانند، در نتیجه این نواحی را ترک گفته و در نواحی شمالی متمرکز می‌گردند؛ خاصه اینکه پس از جنگی که مابین گوران‌ها و بدر بن حسنویه شکل می‌گیرد شرایط همانند سابق در شکوه و آزادی فعالیت نمی‌باشد. پس بنا به دلایل مذکور این بار در نواحی شمالی پهلویان که نفوذ شیعه‌گرایی به واسطه‌ی همسایگی با اکراد اهل تسنن در آنجا کمتر بود رونق می‌گیرد؛ و بعید به نظر نمی‌رسد که مهاجرت شاه خوشین به این نواحی پس از مرگ بدر برزکانی و در اواخر عمر ایشان محرز بوده باشد، هر چند که قطع ارتباط نمی‌شود و پایگاه‌های جنوبی پهلویان - یافته و بلوران - حفظ می‌شده است.

ادبیات تحقیق

با کوچ کردهای نواحی کرمانج شمالی تحت عنوان فضلاوی به منطقه پهلویان و استقرار در نواحی کهکیلویه و بویر احمد، به شکل رسمی لر کوچک و لر بزرگ تحت حاکمیت دو خاندان برزکانی و فضلاوی شکل داده می‌شود. این نواحی تحت حاکمیت آل بویه خراج می‌داده که با مرگ آخرین امیر خاندان حسنویه - طاهر بن هلال بن بدر در سال ۴۳۹ق/ ۱۰۴۷ میلادی (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۳۹/۹) - حکومت محلی برزکانی نیز در لر کوچک پایان پیدا می‌کند. اما بنا بر اقوال متفاوت گویا از فرزندان این

خاندان (برزکانی) و یا از غلامان دربار ایشان کسی در نواحی الشتر کنونی حکومتی محلی مستقر می‌کند با نام برسقیان.^۱ گفته می‌شود که نواده‌ی برسق در سنگ‌نوشته‌ای که از خود بر جای نهاده نام جدّ اعلای خود را حسنوی (حسنویه) نوشته است. نام برسق در قالب نامی ترکی، نباید فرزند حسنویه باشد؛ بنابراین برخلاف نظر برخی پژوهشگران که یا ارتباط برسقیان با خاندان حسنویه را به‌طور کامل منکر شده‌اند (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۵۷) یا اینکه او را از اعقاب و فرزندان حسنویه به حساب آورده‌اند (ایزد پناه، ۱۳۷۶: ۵۹/۲)، به نظر می‌رسد که او در جایگاه غلام، به خاندان حسنویه منسوب باشد. همچنان که بعدها آق‌سنقر برسقی را به حکم اینکه غلام برسق بود، به این نام نامیدند و نامیدن و انتساب غلامان به نام ارباب هم مرسوم بوده است. (رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱-۱۲۷)

سلجوقیان، پس از اینکه ایران را بین خود تقسیم کردند ایالت جبال سهم طغرل می‌شود. او نیز در سال ۴۳۴ق برادر مادری خود، ابراهیم‌پنال را مأمور می‌کند تا این سرزمین را فتح کند. سلجوقیان تمام حکومت‌های محلی را در مناطقی خود تحت فرمان گرفتند و به ابراز اطاعت آنها بسنده کردند (اصفهان‌ی، ۱۴۰۰ق: ۲۶). خاندان بنی‌عناز در کرمانشاهان باقی می‌ماند و لر کوچک و شمال خوزستان را هم برای برسق و فرزندان وی قرار می‌دهند.

حدود قلمرو برسقیان متغیر بوده، و آن از شوشتر و دزفول تا الشتر و دینور و از غرب تا کبیرکوه بوده است. از آنجا که شهر شوشتر مهم‌ترین مرکز شهری در این قلمرو بوده، در نتیجه در منابع، مرکز قلمرو برسقیان را شوشتر نوشته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۳۰۶/۱۰، ۵۵۷). در حالی که الشتر را می‌توان مقر فرمانروایی ایشان در نظر گرفت. برسقیان نزدیک به ۵۰ سال در این نواحی حضور داشتند... (۵۳۱هـ. ۴۸۰هـ). ضمن اینکه آثار تاریخی و سنگ قبرهای دارای چهار گنبدی شکل در الشتر پیدا شده، می‌توان موقعیت استراتژیک آنرا هم که قلعه مانند است و دسترسی به نواحی دینور و همدان را سهل‌تر می‌کند را از یاد نبرد. الشتر یکی از پایگاه‌های اصلی حضور یارسان در منطقه پهلویان بوده است. کاکاردا وزیر و مشاور اصلی شاه خوشین (دون پیربنیامین) زاده این شهر بوده است و در روستایی به همین نام به خاک سپرده می‌شود. مقبره‌ای بر سر گور ایشان بنا می‌کنند که در نزد مردمان محلی به درب گنبد اشتهار دارد. متأسفانه بنا به دلایلی همچون سایر مقابر متعلق به یارسان تخریب می‌گردد و هیچگاه بازسازی نمی‌شود.

^۱ - خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی. محسن رحمتی. پژوهشهای تاریخی دوره ۱۰، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۷ بهار ۱۳۹۷ صفحه

الشر تا زمان محمدبگ و همچنین فرزند او خان آتش محل فعالیت یارسانی بوده است؛ کما اینکه در جنوب الشر دهستان ده پیر و در دامنه‌ی کوه سیاه کمر دهکده‌ای است به نام تپه خانجان خالی؛ در این روستا قبری در وسط خانه‌ها موجود است که مورد احترام و تکریم اهالی می‌باشد و به سر مگو اشتها دارد، هیچ اطلاع و آگاهی نسبت به این قبر وجود ندارد. همچنین در الشر تپه‌ای باستانی وجود دارد که دارای اهمیت است و نام آن چیا شهسوار آقا است. (حیدری، ۱۳۷۹: ۸۹) و همانطور که از دوره کلامی محمدبگ بر می‌آید شهسوار آقا یکی از یاران محمدبگ در قرن دهم است.



تصویر ۱: محل گنبد تخریب شده کاکاردا در روستای کاکاردا (کاکارضا)^۱ در محلی صعب العبور کوهستانی

خاندان برسقی تا ابتدای قدرت‌گیری اتابک خورشید - به زمان امیرحسام‌الدین شوهله، شوهلی (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۳) وجود داشته‌اند. و شاید بتوان گفت که این حسام‌الدین شوهلی را با اتابک شومله یکی دانست. حسام‌الدین مزبور در راستای رقابت با اتابک ایلدگز، در خلال اعمال سلطه بر ایلات ساکن

^۱ کاکا ردا از یاران شاه خوشین است که شرح مرادوت و همراهی ایشان با شاه خوشین در کلام‌ها منظور شده است. مقبره ایشان در روستایی به همین نام می‌باشد که در تلفظ محلی آنرا کاکارها و در نوشتار اداری آنرا کاکارضا آورده‌اند. این روستا در چند کیلومتری شمال خرم‌آباد و مشرف به پل کاکا ردا قرار دارد و مقبره‌ی ایشان در بالادست روستا در میان جنگل قرار گرفته که متأسفانه به دلیل بی‌توجهی و دوری از روستا مورد تخریب و حفاری قرار گرفته و به غیر از پی و سنگچین دیوارها تقریباً می‌توان گفت آثار دیگری از آن باقی نمانده است. بر اساس وضعیت کنونی بنا می‌توان گفت که این مقبره دارای بنا و گنبد بوده که همانند داود رش در کوهدشت فرو ریخته و دیگر بازسازی نشده است. مردم محلی به آنجا درب گنبد می‌گویند.

در نواحی جنوب و جنوب غربی لرستان، به متابعت از خلیفه‌ی عباسی پرداخت و از وی لقب حسام‌الدین گرفت و پس از وی نیز، فرزندش با نام شرف‌الدین ملقب شد. شومله در جدال با اتابک ایلدگز به قتل رسید (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۶۹)؛ اما حمایت خلیفه از فرزندش، شرف‌الدین، مانع از آن شد که اتابک ایلدگز موفق شود در قلمرو وی تغییری بدهد (قمی، ۱۳۶۳: ۳۲۳). از زمان استیلای شومله به بعد، اطلاع ما از خاندان برسقی به طور کامل قطع می‌شود و گویا در همین فاصله، اتابک خورشید موفق می‌شود پایه‌های قدرت خود را در لرستان محکم کند و پس از مرگ شرف‌الدین، خود را جایگزین خاندان برسقی کند. (رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱-۱۲۷)

اتابکان لرستان، عنوانی است برای دو سلسله لر بزرگ و لر کوچک. در مورد لر بزرگ و لر کوچک گفته‌اند که در حدود سال ۳۰۰ قمری دو برادر یکی به نام بدر (برادر بزرگ‌تر) حاکم بخشی از لرستان شد که به لر بزرگ اشتهار یافت و دیگری منصور (برادر کهنتر) فرمانروایی بخشی دیگر از این ناحیه را در دست گرفت که به لر کوچک نامبردار شد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۷). به گفته اسندریک منشی (۱ / ۴۶۹) قلمرو لر کوچک در دوران صفویه بین همدان و خوزستان و بغداد محدود می‌شد. (دایره المعارف بزرگ اسلامی. اتابکان لرستان)

اتابکان لر کوچک بین سال‌های ۵۶۰ تا ۹۷۶ خورشیدی در لرستان و بخش‌هایی از استان‌های ایلام و همدان و خوزستان و مرکزی و کرمانشاه فرمانروایی می‌کرده‌اند. پایتخت این دودمان شهر شاپورخواست (خرم‌آباد کنونی) بوده است. فرمانروایان این دودمان از فرزندان شجاع‌الدین خورشید، بنیان‌گذار فرمانروایی لر کوچک بوده‌اند. امرای اتابکان لر کوچک از طایفه لر جنگروی (جنکروی) و از شعبه «سلبوری» بودند که در تاریخ نامعلومی برای یافتن چراگاه همراه یا برخی طوایف دیگر از مسکن اصلی خود- بخش طرهان کوه‌دشت- به چنگری (نام کوه و محلی در شمال خاوری کوه‌دشت) کوچیدند و نام همین منطقه را نیز بر خود نهادند. این طوایف تا پیش از سده ششم قمری حکومتی نداشتند و تابع خلافت عباسی و حکام عراق عجم بودند (مستوفی، ۱۳۳۹: ۵۴۹-۵۵۱) (نطنزی، ۱۳۳۶: ۵۳-۵۴) (دایره المعارف بزرگ اسلامی)

لر بزرگ (۵۵۰-۸۲۷ ق / ۱۱۵۵-۱۴۲۴ م) به فضلیه و هزار اسپیان نیز مشهور است. این قوم کردنژاد بودند و در نواحی شام اقامت داشتند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۵۳۹). تاریخ حبیب السیر نیز گزارش کرده در

شهور سنه خمس مائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام به سببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرد به لرستان درآمدند. (میرخواند، ج ۳، ص: ۳)

همزمان در نواحی شمالی پهلویان نیز سان‌های هورامان برای خود حکومت‌هایی محلی ایجاد می‌کنند. واژه‌ی هورامان یا اورامان در این مقطع تاریخی در اسناد تاریخی موجود نیست و این منطقه با همان نام شهرزور معرفی شده که جایگاه و پایگاه یارسان‌ها بوده است. صاحب کتاب سلاطین هورامان می‌آورد: بنیان گذار سلسله سلاطین هورامان بهمن نام فرزند بله و از طایفه بوانم بوده که در سال ۳۹۲ ه.ق حکومت سلاطین هورامان را آغاز می‌کند. بهمن پس از مدت ۵۵ سال حکمرانی در سال ۴۴۷ ه.ق به دیار باقی شتافته فرزندش باریه بیگ به جایش منصوب می‌گردد. (شیدا، ۱۳۸۳: ۳۸۴)

ابن خردادبه و سایر مورخین، شهرزور (شاه زور) را جزو پهلویان (جبال) و یا بلادالفهلویین آورده‌اند و در ضمن آن گفته شده که کردان بر آن غلبه کرده‌اند. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۵) (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷) این ناحیه (شهرزور) مابین اربیل و همدان واقع شده و حدودات آن از نواحی شمالی بغداد تا موصل و نزدیک همدان است که چند شهر مهم نیز به نام‌های نیم از رای، بیر (پیر)، شاربازیر، ژیر، دزدان... دارد. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۶) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۸) (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۶۸) مهمترین شهرهای این منطقه از قرن چهارم به بعد که پایگاه فکری و فلسفی به جهت هدایت - حتی برای نواحی دیگر- بوده: دودان، سرگت، خورمال، برزنجه، حلبچه، پردیور، سلیمانیه... است، که تمام این شهرها دارای تاریخ مکتوب فعالیت‌های هویت‌گرا می‌باشد.

شهرزور در زمان صفویه تحت نفوذ و قلمرو این سلسله حکومت بوده که اداره محلی این ناحیه را به خاندان اردلان با مقر فرماندهی سنندج می‌سپارند.^۱ و چون اردلان‌ها اصالتاً گوران بوده‌اند با بابان‌های دشت شهرزور کشمکش‌های فراوانی پیدا می‌کنند که بعدها در شهرزور شهر مهم سلیمانیه به سال ۱۷۸۶ توسط ابراهیم پاشای بابان، شکل داده می‌شود. ابراهیم پاشا این شهر را به نام پدر خود، سلیمان پاشا، «سلیمانیه» می‌نامد، اما واقعیت امر این است که سلیمانیه قبل از این تاریخ وجود داشته است. پیر منصور شوشتری یکی از هفتاد و دو پیر هورامان که از شوشتر به خدمت سلطان اسحاق می‌رسد در قرن هشتم در این منطقه به خاک سپرده می‌شود. وجود قبر ایشان در محله‌ای تحت نام پیرمنصور در شهر سلیمانیه گواه

^۱- McDowall, David. 2000. A modern history of the Kurds. London: I.B. Tauris. p27

و مؤید این مهم است که این شهر در قرن هشتم دارای جمعیتی کمابیش به شکل روستا بوده است که بعدها توسط ابراهیم پاشا روتق می‌گیرد.

یکی از شهرهای مهم شهرزور در این دوره دودان است که می‌توان آنرا محل رفرنس بزرگان دانست که به خاطر اشتها آن بارها به جهت تسخیر مورد تهاجم مردمان شمالی قرار می‌گیرد. در تاریخ نام دودان کمتر به چشم می‌خورد، اما ابودلف در شرح شهرهای شهرزور به شهر دزدان اشاره می‌کند که آنرا مابین دو شهر دیگر نیم از رای و پیر معرفی می‌کند (ابودلف، ۵۶) که اگر حرف «ز» را به «و» در نظر بگیریم با این توجیه که در نوشتار سهوی رخ داده است می‌توانیم آنرا همان دودان فرض کنیم. با اینکه مینورسکی در تعلیقات این سفرنامه آورده که شاید منظور از دزدان همان نفسود و یا نوسود باشد. (ابودلف، ۱۱۷) در آثار البلاد و اخبار العباد هم آمده: ... قلعه وسیع و عریضی داشته و دیوار آن قلعه، چنان پهن و عریض بود که سوار در بالای دیوار «دزدان» و نام قصبه آن ولایت راه می‌رفته است. و این قلعه‌ای است که گرفتن او، بسیار مشکل است. و رئیس آنان، اکثر اوقات، عصیان سلاطین نماید. گویند که حضرت سلیمان- علیه السلام- دعا نموده که این قلعه به زور و غلبه مفتوح نشود. و طالوت که نام او در قرآن است از این شهر بوده، و اهل آن ولایت، خود را از اولاد طالوت دانند. (میرزا جهانگیر قاجار، ص: ۴۶۸) ملا شریف قاضی نیز از ناحیه‌ای با نام دره‌ی هاوار و دودان نام می‌برد که زیر سلطه‌ی مأمون بیگ بوده است. اما در کتاب تحفه‌ی ناصری، حدیقه‌ی ناصریه و مرآت‌الظفر، به صورت هاوران و داوران آورده شده‌اند. (کردستانی، ۸۵: ۱۳۸۴)

باباسرهنگ دودانی در این شهر (دودان) و در اواخر قرن پنجم هجری^۱ ظهور می‌فرمایند و تا مدت‌های مدید این شهر را به یک شهر استراتژیک مبدل می‌کند. ایشان بنیان ظلم ستیزی و احیای ناسیونالیست کردی را در منطقه با دورنمای ذهنی و باطنی مشخص تحت عنوان یاری را بنیان می‌گذارد، و با صراحت تمام از لفظ کرد در دادخواهی و مطالبه‌ی هویت‌خواه، عدالت محوری را در تمام نواحی شهرزور نضج و

۱- تاریخ و فلسفه سرانجام، طیب طاهری، چاپ سوم: ص ۳۲۰. برخی معتقدند که بابا سرهنگ از مشاهیر قرن چهارم (۳۲۴-۳۹۷) است و به بیتی تحت عنوان «جه سنه‌ی سیسه‌د بیست و چوار هیجری / هاتف نامی نه‌و جه شاهو چری» (میژووی نده‌بی کوردی، لا ۲۳۴) اشاره می‌کنند که تا به حال نسخه خطی آن رؤیت نشده و یک بیت مجهولی است که منطبق با سایر گواهی‌های موجود کلامی نیست. به عنوان مثال در کلام دوره بابا سرهنگ رویدادهای دوره شاه خوشین را تلمیح کرده‌اند (بند ۲۹) که این خود می‌نمایند که باباسرهنگ پس از دوره شاه خوشین بوده یعنی در اواخر قرن پنجم...

نشر می‌دهد. بابا سرهنگ همان خمیرمایه‌ی فکری بهلول و شاه خوشین را که برای احیای فرهنگ و زبان و ادبیات نجد ایران (تا زنده کریم آیین ایران) بوده را خاص‌تر و تخصصی‌تر محدود به منطقه پهلویان می‌کند و می‌فرماید:

سهره‌نگ ده‌وان ... نه‌ز که نامیمهن سهره‌نگ ده‌ودان

چه‌نی یاران مه‌گیلیم هه‌ردان مه‌کوشیم پهری‌ئ‌آیین کوردان

و وقتی که آیین کردان پیشین را مورد مذاقه و بررسی قرار می‌دهی به آیین مغ‌های مادی منطقه می‌رسی که سینه به سینه به باباسرهنگ رسیده و ایشان قیام را به منصفه ظهور می‌رساند. از کلام‌های انعکاس پیدا کرده‌ی این دوره مشخص می‌گردد که ایشان با نومسلمانان متعصب منطقه و معاندان نیز درگیری‌هایی داشته است. این دوره‌ی کلامی نیز به خاطر شفاهی بودن آن در نزد یارسانیان و همچنین طول مدت زمانی زیاد آن از قرن پنجم تا بعد از پردیور که آن را مکتوب می‌کنند، از تعداد بندها و ابیات آن کاسته می‌شود و قسمت ناچیزی از آن به دست ما می‌رسد. در این دوره‌ی کلامی همچون دوره‌ی قبل از خود - یعنی دوره‌ی شاه خوشین - یاران وعده‌ی ظهور در پردیور را گواهی می‌دهند و در انتظار آن روز کلام‌هایی را عنوان می‌دارند. برای پیدا کردن تاریخ ولادت باباسرهنگ می‌بایست به کلام دوره‌ی خزانه اشاره کنیم که می‌فرماید:

لجام لاره‌دا وه خـــودادا پا چه‌وگان بازی نیشث نه‌و روو ده‌ریا

ردای کردار پاک ژیش پرسا نه‌حوال فه‌رماش که وه‌عده که‌فته وه‌فتاد سال

شاه خوشین وعده‌ی جامه‌ی بعدی خود را بعد از هفتاد سال مشخص می‌سازد، که اگر ما تاریخ پرده گرفتن ایشان را در اواسط نیمه‌ی اول قرن پنجم بدانیم، پس تاریخ تولد باباسرهنگ در اواخر قرن پنجم می‌باشد که ایشان نیز تا اواسط قرن ششم در قید حیات بوده است.

قیام بابا سرهنگ - بر خلاف قیام بهلول که تلویحی بوده - تجلی ظاهری داشته و آنرا نشر و بسط می‌دهد. به علت این جنبش و تحرکات، درگیری‌هایی نیز در منطقه به وجود می‌آید که در نهایت منجر به شکست متخاصمین می‌شود. باباسرهنگ به عنوان یکی از ذهاد و کبار شهر دودان در منطقه دارای حرمت و نفوذ بوده و چون در زمان خود به عنوان یک دگر اندیش، فیلسوف و آگاه فرهنگی فعال بوده در نتیجه از جانب حاسدین و تاریک اندیشان مورد سوءظن قرار می‌گیرد و زمینه‌ی دشمنی وی با حاکم محلی به نام صبور را فراهم می‌سازند. دودان و اطراف و اکناف آنرا مورد تهاجم قرار می‌دهند تا ایشان ناگزیر به

ترک دودان گردد و دودان را متصرف گردند، اما پس از کشمکش‌های فراوان در نهایت باباسرهنگ پیروز می‌گردد و صبوره نیز به وی و تفکرش ایمان می‌آورد.^۱

باباسرهنگ در سال‌های پایانی عمر با توطئه به شهادت می‌رسد و در شهر تویله بر اساس اسناد افواهی به خاک سپرده می‌شود. سایر یاران وی نیز پراکنده می‌گردند، اما برخی از آن‌ها همچون گرچک در همان دودان به خاک سپرده می‌شود. قبر ایشان در باغی نرسیده به دودان در گورستان قدیمی شهر تحت نام داود سوور است و بر اساس سیاق معماری یارسان سنگ چین می‌باشد. نام برخی از یاران باباسرهنگ در دفتر سرانجام اینچنین ثبت شده است: باباقیصر، بابا سورنج، بابا گرچک، یورنج، خونکار، ته‌وریز، صبوره، قوژنج... (طاهری، ۵۴: ۲۰۰۷) دودان پس از شهادت باباسرهنگ و یارانش خالی از سکنه یارسان نمی‌گردد، و علی رقم تلاش معاندین منطقه برای تصاحب آن همچنان مهم‌ترین پایگاه یارسانی بوده است. این بار باباجلیل دودانی در اواخر نیمه اول قرن ششم در این شهر ظهور می‌فرمایند (طاهری، ۳۲۰: ۲۰۱۰) و علم مبارزه بر علیه تاریک اندیشی را به اهتزاز در می‌آورد.

قیام بابا جلیل در راستای قیام باباسرهنگ اما فاقد جنگ و مقابله بوده است. ظهور باباجلیل قبل از دوره‌ی برزنجه و از اواخر نیمه‌ی اول قرن ششم هجری تا تقریباً اواسط نیمه‌ی دوم همان قرن بوده است، اما اغلب به اشتباه آن را مربوط به قرن نهم می‌دانند که این چنین نمی‌باشد، چراکه شرح گواهی آن در کلام دوره‌ی برزنجه و حتی باباناوس و دامیار دامیار و بارگه بارگه آمده است. باباجلیل قبل از برزنجه یک دوره‌ی ظهور ذاتی در خفا در قالب عرفانی اشراقی با یاران خود داشته است. این دوره‌ی کلامی نیز همچون سایر دوره‌های کلامی قبل از خود به خاطر قدمت و شفاهی بودن آن تا بعد از پردیور از تعداد ایبات و بندهای آن کاسته شده و جز چند بند از این دوره‌ی کلامی چیز دیگر به دست ما نرسیده است. وجود مقبره‌ی دده بگتر از یاران باباجلیل در روستایی به همین نام در خدابنده لو صحنه، حکایت از آن دارد که حوزه‌ی فعالیت باباجلیل و یارانش فقط نقطه‌ی مرکزی هورامان نبوده، بلکه مناطق دیگر را نیز لحاظ می‌کرده‌اند.

۱- برخی معتقدند که صبوره از یاران بابا سرهنگ بوده و نه از مخالفان ایشان، بلکه مخالفان و دشمنان بابا سرهنگ ارژنگیان بوده‌اند که دایه تبریز نیز به دست آن‌ها به شهادت می‌رسد. در حالی که صبوره ابتدا از مخالفین سرسخت باباسرهنگ بوده اما پس از مقابله و جنگ و شکست در مقابل باباسرهنگ به ایشان ایمان می‌آورد.

بابا جلیل سعی در نشر و نضح عرفان اشراقی و روشنگری فکری - فلسفی داشته است. هر چند شواهدی در دست نیست که ایشان و یارانش به قتل رسیده باشند، اما بر اساس وجود مقبره‌ی دده بگتر در روستای بگتر علیا واقع در دهستان خداپنده لو از شهرستان صحنه که از دیرباز محل زیارت اهل دل بوده می‌نمایند که دودان ظاهراً در زمان باباجلیل رنگ جنگ و خونریزی و قتل و غارت به خود ندیده، بلکه بیشتر مقابله‌ها در حد توطئه و تهدید بوده است.^۱ محل دفن باباجلیل نامعلوم است، اما مقبره‌ی برخی از یارانش در دودان می‌باشد؛ و بر این اساس نمی‌توان گفت که به اجبار دودان را ترک کرده باشند. محل دفنی محو شده در بالادست دودان تحت نام سمن ساره مؤید این نظر است. نام برخی از یاران بابا جلیل از این قرار است: دده بگتر، میرزاقولی دودانی، سمن ساره، سائی، نوا... (طاهری، ۲۰۰۹: ۶۴)

پس از باباجلیل یارسان این بار گرد باباناووس در سرگت جمع می‌شوند و پایگاه یارسانی از دودان به سرگت تغییر پیدا می‌کند، اما این مهم به منزله این نیست که سایر مناطق یارسانی نشین همچون دودان خالی از سکنه یارسانی گردد. بلکه این شهر تا زمان سلطان اسحاق برزنجه‌ای از جمله املاک یارسان بوده است، چرا که بسیاری از بزرگان یارسان از این منطقه به خدمت سلطان اسحاق برزنجه‌ای می‌رسند؛ همچون مصطفی دودان، داود دودانی، پیر میکائیل، دادا ساری...

پس از باباجلیل، باباناوس سرگتی به عنوان سردمدار یارسانی در روستای سرگت از توابع شهرستان عربت در استان کنونی سلیمانیه‌ی عراق دیده به جهان می‌گشاید که تا چهل سالگی از عنوان کردن رسالت خود معذور، و روزگار را در آن روستا با شمایل دیوانگی سپری می‌کرده است. پس از آن که بر یاران هفتن مُلهم می‌گردد که باباناوس پادشاه معنوی آنان می‌باشد - ابتدا با گرفتن نشانه‌های ظهور از وی - آن را به قیادت یارسانی به خلق معرفی می‌کنند. این مهم نیز همچون سایر موارد ظهور با مخالفت و عنادورزی معاندان منطقه روبه رو می‌گردد، اما از آنجایی که این دوره‌ی ذاتی با غضب معرفی می‌شود، بر معاندان چیره می‌شود و آنان را تار و مار می‌کند. در سراسر این دوره‌ی کلامی، مبارزه‌ی نور علیه ظلمت با به کارگیری عرفان و اعداد که می‌توان گفت در هر بند چندین تلمیح را به کار گرفته، و با زبان گفتاری کاملاً ادبی و کلاسیک گورانی و استفاده از لغاتی پهلوی، علاوه بر آن که فهم و درک آن را مشکل کرده، این دوره را شاخص می‌نمایاند. به اعتقاد نگارنده، این دوره یکی از نابترین دوره‌های کلامی یارسان می‌باشد که بنیان اعتقاد و افکار یارسانی را می‌گذارد، و هرچند که به نسبت سایر دوره‌های پیش از

۱- بند ۱۰ از دوره باباجلیل.

خود از گزند و تحریف کمتری برخوردار بوده، اما باز این چنین نشان داده می‌شود که می‌بایست بیشتر از آنچه که به دست ما رسیده می‌بود؛ چرا که در این سال‌های اخیر، دو بند اول و آخر آن پیدا می‌گردد و به آن اضافه می‌شود.

نام ایشان ابراهیم (بله) است که در دفاتر کلامی همچون جامه‌ی بهلول دانا در نزد عوام به (بله شیه) یعنی ابراهیم دیوانه، معرفی می‌گردد. مادر ایشان داداخزان سرگتی و فرزند علی دلویز است. گفته می‌شود به همان شیوه‌ی ماماجلاله به بکرزائی آمده است و شاید به همین خاطر است که باباناوس را به همین نام یعنی نا ئاوس - ئاوس به زبان کردی یعنی حاملگی - خطاب کرده‌اند، اما برهان قاطع آن را به معنای آتشکده آورده است. تاریخ ولادت و وفات ایشان به درستی مشخص نیست، اما بر اساس شواهد و قرائن پیداست که در اواسط نیمه‌ی دوم قرن ششم هجری به دنیا آمده و در اواسط نیمه‌ی اول قرن هفتم در قریه‌ی سرگت از توابع خورمال عراق نیز پرده می‌گیرد. در گواهی‌های دفتری آمده است که حضرت حق به یارانش وعده می‌دهد که هر جا این تنبور من به آواز در آمد من در آنجا ظهور می‌نمایم. پس از مدتی، یارانش به جستجوی ایشان می‌پردازند تا این که در زیر درختی از روستای سرگت تنبور به آواز در می‌آید و یاران صدای تنبور را می‌شنوند و می‌دانند که زمان ظهور فرا رسیده است. به روستای سرگت می‌روند و در منزل دایه خزان او را با نام باباناووس می‌یابند. از یاران ایشان می‌توان به: حمزه، قنديل، شمس، قاضی نبی، دایه خزان، احمد، نعمت، صالح، اشاره کرد. قاضی بنی در روستای قاضی در قره داغ زندگی می‌کرده و شیخ علی خان در روستای شيله خان در منطقه سورداش سلیمانیه بوده است. (سلطانی، ۱۳۸۲: ۵۹)

از مفاد کلام این دوره مشخص می‌گردد علاوه بر این که در این قریه به تنهایی می‌زیسته، دارای طبعی خشن و قهرآمیز نیز بوده؛ به گونه‌ای که حتی مادر ایشان نیز بر وی خرده می‌گیرد. باباناووس در سال‌های میانی عمر دعوت خویش را آشکار می‌سازد که درگیری‌هایی را نیز در منطقه به وجود می‌آورد؛ اما پس از چندی کشف و کرامات، از دور و نزدیک به ایشان می‌گروند و ادامه‌ی نهضت شاه خوشین لرستانی را به جهت پایه ریزی افکار یارسانی در پردیور عهده‌دار می‌گردد. برادری داشته به نام شیخ شیرو که از کبار منطقه بوده و مجالس وعظ و ذکر با هشتاد صوفی دف زن نیز داشته است. شیخ شیرو از جمله کسانی می‌باشد که سخت مخالف باباناوس و یارانش بوده، اما عاقبت مغلوب قدرت و توانائی‌های ذاتی باباناووس می‌گردد. عبدالکریم مدرس در خصوص سادات سرگت می‌نویسد: سادات سرگت کردستان که برجستگان علمی آنان در ۱۲۵۰ هـ. در سرگت کم نبوده‌اند و در ظهور مولانا خالد به سلسله‌ی نقشبندی

پیوسته‌اند، از بازماندگان عارفی برجسته و دل آگاه به نام سید ابراهیم معروف به باباناوس هستند. در خصوص شجره‌ی ایشان آورده است: ... سیدعبدالله الملقب به باباغیب‌الله المدفون فی قریه‌ی سرگت، ابن سید سلیمان ابن سید بابا ابن سید محمود ابن سید صلاح‌الدین ابن سید مقصود ابن سید ابراهیم ابن سید سعید ابن سید داوود ابن سید محمود ابن سید محمد ابن سید داوود ابن سید سرهنگ ابن سید سعد ابن سید محمد ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر. (مدرس، ۱۹۸۴: ۳۸۱) (طاهری، ۲۰۰۹: ۳۲۰)

برخی بدون انطباق دوره‌های کلامی و اشراف بر این دوره‌ها باباناووس منظور یارسان را با ناووس قرن سوم هجری قمری که در روستایی به همین نام در نزدیکی بصره متولد شده را یکی دانسته‌اند. این شخص اهل تشیع، طریقه‌ای هم بنیان می‌گذارد که به ناووسیه اشتها پیدا می‌کند. ابوطالب الأنباری یکی از نویسندگان این طریقت (ناووسیه) بوده که گفته می‌شود ۱۴۰ کتاب هم تألیف کرده است. مرتبط نبودن این طریقت (ناووس بصره‌ای) با باباناووس سرگتی یارسان را می‌توان در همخوان نبودن تاریخ موجودیت این دو دانست. چراکه ابوحاتم رازی در قرن چهارم (۳۲۲ ه.ق) گواهی این گروه (طریقت ناووسیه) را داده و نقل کرده که در روزگار وی کسی از این طریقت نمانده است؛ در حالی که باباناووس سرگتی در اواسط نیمه دوم قرن ششم ظهور می‌کند. همچنین برخلاف عده‌ای که باباناووس را جاف می‌دانند، بر اساس شواهد و قرائن موجود همچون کلام‌های این دوره ایشان از گوران زبانان منطقه شهرزور است. البته به غیر از انتساب غیر منطبق بابا ناووس به طریقه‌ی ناووسیه انتساب‌های دیگری هم شکل داده شده که می‌توان به دست نوشته‌ی ملامحمد سرگتی (۱۲۹۰ ه.ق) نیز اشاره کرد که آورده: باباناووس اسم خواجه آصف در قرن ششم هجری قمری است که از سادات اهل بیت و امام مسجد جبرآباد در نزدیکی سرگت و پسرعموی سید مصطفی عریضی پیر شهریار دوم از هورامان است. (زرار صدیق، ۲۰۲۰: ۶۰) یکی دیگر از دلایلی که می‌توان در رد و نفی مناسبت و مقاربت تفکر یاری در این سال‌ها با شیعیان - خاصه ناووسیه - به آن اشاره کرد وجود نهضت اسماعیلیان در نواحی جنوبی عراق و نواحی شمالی و مرکزی ایران است که هم از جنوب و هم از شمال و شرق سرزمین پهلویان دارای پایگاه و فعالیت بوده‌اند، اما منابع تاریخی هیچ فعالیتی از ایشان را در سرزمین پهلویان گزارش نکرده است. حتی زمانی که اسماعیلیان (قرامطه) به کوفه و نواحی جنوبی بغداد حمله می‌کنند مردم به نواحی حلوان و همدان پناه می‌برند، چراکه تنها جایی بوده که اسماعیلیه در آنجا وجود نداشته است. (ابن الأثیر، ۴۷۴۷، ج ۱۱) هر چند گزارش‌هایی داده شده که حسن صباح باقی‌ماندگان خرمدینان آذربایجان را به قیام خود دعوت می‌کند، اما واقعیت امر این است که

ارتباطی مابین مردم پهلویان و اسماعیلیان گزارش نشده است؛ کما اینکه منابع در مورد حضور ادیان در جبال آورده‌اند: یهودیان بیش از مسیحیان هستند، مجوسانش نیز بسیارند. آیین آنان گوناگون است و مذاهب حنفی، نجاری، زعفرانی، حنلیان و شافعی‌ها در آنجا، پیروان زیادی دارند و مردم قم شیعه غالی بودند. (استخري ۱۳۶۸: ۱۶۶) (مقدسي، ۱۳۶۱: ۵۹۱) اما اسمی از اسماعیلیه نیست. و این مهم به خوبی بیانگر تأثیر قیام و مجاهدت‌های شاه خوشین لرستانی پس از خودش می‌باشد، چرا که حضور تشیع در سرزمین پهلویان و مدد رساندن به مختار ثقفی در صدر اسلام و نیز در زمان معزالدوله گزارش می‌شود، اما وجود اسماعیلیه و تشیع در قرون پس از شاه خوشین و در زمان باباسرهنگ و بابا جلیل و بابا ناووس گزارش نمی‌گردد. همچنین تمامی منابع اسماعیلی متفق‌اند که جهان، یا به طور دقیق‌تر سرزمین‌های غیر فاطمی آن، به ۱۲ جزیره تقسیم می‌شده، و هر يك از این جزایر، منطقه جداگانه و مستقلی برای اشاعه دعوت اسماعیلیه بوده است. این ۱۲ منطقه، یا «جزایرالأرض»، عبارت بوده‌اند از سرزمین‌های عرب، روم، صقالبه، نوب، خزر، هند، سند، زنج، حبش، چین، دیلم و بربر. (قاضی نعمان، تأویل...، ۷۴/۲، ۴۸/۳ - ۴۹؛ ابویعقوب، اثبات، ۱۷۲). (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی)

با انتقال پایگاه یارسان‌ها از نواحی جنوبی پهلویان به نواحی شمالی پهلویان، این بار نظر اغلب بزرگان در این دوره تاریخی به جهت مهاجرت معطوف به نواحی شمالی پهلویان می‌شود. سید عیسی و سید موسی فرزندان بابا علی همدانی، همدان را ترک گفته و به شهر برزنجه می‌آیند. این مهاجرت چند نکته را می‌نمایاند: ابتدا اینکه مردمان منطقه پهلویان بدون هیچ مشکلی در برقراری ارتباط و مکالمه بوده‌اند، چراکه مردمان این سرزمین جملگی با زبان گورانی (واتم واتو) صحبت می‌کرده‌اند، به همین خاطر مهاجرت‌های زیادی در این سرزمین شکل داده می‌شود. دوم اینکه می‌توان اغلب بزرگان مردم همدان را در این مقطع تاریخی یارسانی دانست و همان‌طور که گفته شد با رشد شیعه‌گرایی در این نواحی بزرگان قوم دست به مهاجرت می‌زنند و به نواحی شمالی پهلویان کوچ می‌کنند که مهاجرت شیخ عیسی و شیخ موسی از همدان به برزنجه را می‌توان شاهد و مثال کرد. این قرون (۶۰۵ هـ) را می‌توان دوران شکل‌گیری و سنگ‌زیربنایی تفکر یارسان در انسجام و مشخص کردن داده‌های فکری - فلسفی - آیینی دانست.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی بحث را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد. اینکه سرزمین پهلویان در هر عصر و دوره‌ای به عنوان پایگاه یارسان‌ها معرفی می‌شود، هر چند در گذر زمان ناگزیر به تغییر مکان شده است؛ اما هیچگاه

از سرزمین پهلویان خارج نشده. به عنوان مثال با سر کار آمدن معزالدوله عرصه بر آنها سخت می شود و در این مقطع تاریخی پایگاه خود را از لرستان به شهرزور انتقال می دهند. در این جابجایی پایگاه، زبان مردم پهلویان هیچ تغییر و تبدیلی را به خود نمی گیرد بلکه مردم از جنوبی ترین بخش پهلویان تا شمالی ترین آن با همان زبان گورانی (واتم واتو) صحبت می کرده اند. ظهور بابا سرهنگ و باباجلیل دودانی در شهر دودان و بابا ناووس سرگتی در شهر سرگت، شهرزور را به عنوان پایگاه اصلی یارسان تثبیت می کنند؛ البته در هر دوره ای بین نومسلمانان و مردمان شهرزور و یارسان درگیری هایی نیز به وجود آمده است. با انتقال پایگاه یارسان ها از نواحی جنوبی پهلویان به نواحی شمالی پهلویان، این بار نظر اغلب بزرگان در این دوره تاریخی به جهت مهاجرت معطوف به نواحی شمالی پهلویان می شود. سید عیسی و سید موسی فرزندان بابا علی همدانی، همدان را ترک می کنند و به شهر برزنج در نزدیکی سلیمانیه و عربت می آیند. این مهاجرت چند نکته را می نمایاند: ابتدا اینکه مردمان منطقه پهلویان بدون هیچ مشکلی در برقراری ارتباط و مکالمه بوده اند، چراکه مردمان این سرزمین جملگی با زبان گورانی (واتم واتو) صحبت می کرده اند، به همین خاطر مهاجرت های زیادی در این سرزمین شکل داده می شود. دوم اینکه می توان اغلب بزرگان مردم همدان را در این مقطع تاریخی یارسانی دانست و همان طور که گفته شد با رشد شیعه گرایی در این نواحی بزرگان قوم دست به مهاجرت می زنند و به نواحی شمالی پهلویان کوچ می کنند. این قرون (۶ و ۵ ه) را می توان دوران شکل گیری و سنگ زیربنایی تفکر یارسان در انسجام و مشخص کردن داده های فکری - فلسفی - آیینی دانست.

منابع و مأخذ

۱. ابن الأثیر عزالدین علی (۱۳۵۰-۱۳۵۵). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران نشر علمی.
۲. ابن فقیه همدانی احمد بن علی (۱۳۰۲) مختصرالبلدان. طبع فی مدینه لیدن المحروسه بمطبع بریل.
۳. ابن حوقل محمد (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل، ایران در صوره الأض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران انتشارات امیرکبیر.
۴. اصطخری ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰). المسالک و الممالک. تصحیح ایرج افشار. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۵. بجنوردی سید کاظم و همکاران (۱۳۸۰). دایره المعارف بزرگ اسلامی. تهران مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۶. بدلیسی میر شرفخان (۱۳۹۳). شرفنامه. ترجمه به کردی عبدالرحمن شرفکندی. تهران نشر پانید.
۷. بهتویی حیدر (۱۳۷۷). کرد و پراکندگی او در گستره ایران زمین، تهران.
۸. بی نام (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. ملک الشعراء بهار به همت محمد رمضان. تهران کلاله خاور.
۹. بی نام (۱۳۶۲). حدود العالم الی المغرب الی المشرق، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران انتشارات طهوری.
۱۰. توفیق زرار صدیق (۲۰۲۰). کاکه‌یی - نه‌هلی هه‌ق شه‌به‌ک، هه‌ولیر ناکادیمیای کوردی.
۱۱. حیدری حجت الله (۱۳۷۹). جغرافیای تاریخی الشتر و ریشه نژادی لر، لرستان، انتشارات افلاک.
۱۲. خواندمیر غیاث الدین بن همام الدین حسینی (). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران انتشارات خیام.
۱۳. دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۰). تهران مؤسسه دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۴. ساکی علی محمد (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. لرستان کتابفروشی محمدی خرم آباد.
۱۵. سجادی علاء الدین (). میژووی ئه‌ده‌بی کوردی.
۱۶. سلطانی محمد علی (). قیام و نهضت علویان زاگرس. تهران نشر سها.
۱۷. سلطانی محمد علی (۱۳۸۲). تاریخ خاندانهای حقیقت و مشاهیر متأخر اهل حق. تهران نشر سها.
۱۸. شیدا مردوخ‌ی عبدالله بن عبدالعزیز (۱۳۸۳). تاریخ سلاطین هورامان، مصحح: احمد نظیری سندیج انتشارات پرتویان.
۱۹. طبری محمد بن جریر (۱۳۶۸-۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران نشر اساطیر.
۲۰. طاهری طیب (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان)، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
۲۱. طاهری طیب (۲۰۰۹). تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام (شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)، هه‌ولیر ده‌زگای مکرانی.

۲۲. کردستانی علی اکبر وقایع نگار (۱۳۸۴). حدیقه ناصریه و مرآت الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی، انتشارات توکلی.
۲۳. مدرس عبدالکریم (۱۹۸۴) بنه‌ماله‌ی زانیاران، بغداد، چاپخانه شفق.
۲۴. مسعودی علی بن حسین (۱۳۷۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. مسعودی علی بن حسین (۱۳۶۵). التنبیه الأشرف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. مسعربن المهلهل ابودلف (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. تهران انتشارات زوار.
۲۷. مستوفی حمدالله (۱۳۳۶). نزه القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران انتشارات طهوری.
۲۸. مستوفی حمدالله (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران انتشارات امیرکبیر.
۲۹. مقدسی ابو عبدالله محمدبن احمد شمس الدین (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم. ترجمه دکتر علینقی منزوی، انتشارات کومش.
۳۰. ندیم محمدبن اسحاق (۱۳۴۳). الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد. انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۳۱. نظنزی معین الدین (۱۳۳۶). منتخب التواریخ. به تصحیح ژان اوین. تهران انتشارات خیام.
۳۲. هورامانی محمد امین (۱۳۸۵). میژووی هه‌ورامان، تهران انتشارات بلخ.
۳۳. یاسمی رشید (۴). کرد و پیوستگی نژادی او، تهران. کتابخانه سقراط، بی تا
۳۴. یعقوبی ابن واضح (۱۳۵۶). البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مقالات:

۳۵. قلمرو حکومت ابوالنجم بدر بن حسنویه به استناد سکه‌ها. عبدالله قوچانی. مجله باستان شناسی و تاریخ. سال هشتم شماره دوم بهار و تابستان ۱۳۷۳
۳۶. حکومت بنی‌حسنویه از ظهور تا سقوط (۳۳۰ تا ۴۰۶ ق/ ۹۴۱ تا ۱۰۱۵ م). نظام علی دهنوی. پژوهش‌های تاریخی دوره ۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، صفحه ۱۲۴.

۳۷. علماء و أعيان انتسبوا إلى شهرزور من ۲۰ هـ إلى ۸۰۰ هـ / د. عبدالله ناصر عبود الحياتي، مجله جامعه الأتبار للعلوم الأسلاميه، كانون الأول ۲۰۱۱.
۳۸. تحليلی بر حکومت بنی عناز گُرد و مناسبات آن با حکومتهاي همجوار. ليدا مودت، جواد موسوي داليني. پژوهشنامه تاريخ‌های محلی ايران سال پنجم - شماره اول - پياپی ۹ (صفحات ۹۹-۱۱۱)
۳۹. خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی. محسن رحمتی. پژوهشهای تاريخی دوره ۱۰، شماره ۱ - شماره پياپی ۳۷ بهار ۱۳۹۷ صفحه ۱۱۱-۱۲۷.